

نقد ادبی

شماره اول

مجموعه مقاله
در نقد ادبی فارسی

نقد فارسی

دبیر مجموعه
مهدی دادخواه تهرانی

بامقالاتی از

بهمن بازرگانی

نرگس باقری

مرتضی پور حاجی

زیبا خادم حقیقت

مهدی دادخواه تهرانی

نغمه دادور

شهرلا زرلکی

عنایت سمیعی

سحر صمدیان

حبیب الله عباسی

رضا فرخفال

شهره معرفت

حامد هاتف

نقد ایراد

در نقد ادبی فارسی

(مجموعه مقاله)

شماره اول

نننر فارسی

نقد ایراد

در نقد ادبی فارسی

(مجموعه مقاله)

	بهمن بازرگانی	انرگس باقری	مرتضی پورحاجی		
	زیبا خادم حقیقت	مهدی دادخواه تهرانی	انغمه دادور		
	شهلا زرلکی	عنایت سمیعی	اسحر صمدیان	حبیب الله عباسی	
	رضا فرخفال	شهره معرفت	حامد هاتف		
دبیر مجموعه: مهدی دادخواه تهرانی

نقد ایراد

مجموعه مقاله

	بهمن یازگانی	انرگس باقری	مرتضی پور حاجی		
	زیبا خادم حقیقت	مهدی دادخواه تهرانی	نغمه دادور		
	شهاب زریکی	عنایت سمیمی	سحر صمدیان	حبیب الله عباسی	
	رضا فرخحال	شهره معرفت	حامد هاتف		
 دبیر مجموعه: مهدی دادخواه تهرانی

طراح جلد: ارمغان خلیج
 چاپ اول: ۱۳۹۸
 تیراژ: ۵۰۰ نسخه
 قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان
 همه حقوق محفوظ است

مشخصات کتاب شناختی کتابخانه ملی

سرشناسه: دادخواه تهرانی. مهدی، ۱۳۵۶-
 عنوان و نام پدیدآور: نقد ایراد، در نقد ادبی فارسی - شماره اول / به کوشش و گزینش: مهدی دادخواه تهرانی
 مشخصات نشر: تهران: نشر فارسی، ۱۳۹۸
 ج
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۱۹۸-۳-۲/۱
 وضعیت فهرست نویسی: فیا
 موضوع: نقد ادبی، ادبیات تطبیقی، ادبیات، تاریخ و نقد، مقاله ها و خطابه ها
 Literary Criticism, Addresses, essays, lectures
 Comparative literature, Addresses, essays, lectures
 Literature, History and Criticism, Addresses, essays, lecture
 ج ۱. مجموعه مقاله بهمن یازگانی، انرگس باقری، مرتضی پور حاجی، زیبا خادم حقیقت او
 مندرجات:
 دبیران
 PNA۵
 ۸۰۱/۹۵
 رده بندی کنگره:
 رده بندی دیویی:
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۳۴۴۶۷

فهرست

|| درآمد مهدی دادخواه تهرانی | ۷۱

درباره‌ی نقد

|| لذت یافتن و نیافتن | با یک تعریف شخصی برای نقد خلاق | شهلا
زرلکی | ۱۲۱

مواجهه

|| آن دیگر نایمایی | انارسانی مفهوم فرم و بحران در «چرا من دیگر شاعر
نیمایی نیستم» | مهدی دادخواه تهرانی | ۲۴۱
|| نعشه الموت | درباره‌ی الفبای هانری میثوبه برگردان بیژن الهی |
حامد هاتف | ۳۵۱

نقد نظریه

|| دو تعبیر متفاوت در دو بارادایم فرهنگی | نقد نظریه ذهن دوجایگاهی
جولین جینز | بهمن بازرگانی | ۶۲۱

گفت و گو

|| چالش‌های ناپیوسته | گفتگویی درباره‌ی کلاسیک‌ها و مدرن‌های زبان
فارسی | مرتضی پورحاجی | عنایت سمیعی | ۸۰۱

جامعه‌ی نمایش

||| تئاتر زندگی درونی، حلقه‌ی فراموش شده‌ی تئاتر ایران از یاسا خادم
حقیقت | ۱۰۰ |

نقش و تصویر

||| مرگ نقاشی مرده است | سحر صمدیان | ۱۱۸ |

درباره‌ی خط

||| خط، تانگی زبان | رضا فرخ‌فال | ۱۳۲ |

تاریخ ادبی

||| نگارش تاریخ متن ادبی | در قالب کتاب‌شناسی تفسیری، با بهره‌مندی
از نظریه‌ی زیبایی‌شناسی دریافت | نغمه دادور | ۱۴۸ |

ادبیات تطبیقی

||| بررسی تطبیقی سنت در نخستین نمونه‌های داستان کوتاه فارسی و
عربی | حبیب‌الله عباسی / شهره معرفت | ۱۶۸ |
||| منطق کلاغ | بررسی تطبیقی مجموعه شعر کلاغ | تد هیوز و منطق الطیر
عطار | انرگس باقری | ۲۰۴ |

درآمد

از منظر انواع ادبی، ادبیات محدود به یک نوع یا یک جنبه یا یک زاویه‌ی دید نیست. انواع ادبی چون گونه‌های دیگر گیاهی و حیوانی، حیات متنوعی دارند که حاصل دم‌ها و آنات متنوع اهل ادبیات و فرهنگ و تنوع فرهنگی و اجتماعی در جوامع مختلف است. نوع ادبی لحظه‌ی مبارکی است که خواننده را به مسیر تازه‌ای می‌کشانند. مسیر تازه یعنی جست‌وجوی سیر زندگی و سلوک انسان در آنات و بازتاب آن در زندگی در یک قالب یا فرم ادبی. جامعه حضور انسان است و انواع ادبی نیز نشانه‌ی حضور انواع انسان خواننده. انواع ادبی و اگر وسیع‌تر نگاه کنیم، انواع هنر، لحظات مبارک هر فرهنگ و جامعه و ادبیاتی است. از یک منظر نقد ادبی وقتی به وجود می‌آید که یکی از مصادیق نوع ادبی در جامعه ادبی به وجود آمده باشد. جامعه‌ی انواع ادبی نوع عینی ادبی‌ای را به جامعه‌ی خوانندگان می‌فرستد و اثر خواننده می‌شود. نقد ادبی در این مرحله خواندن - و عمیق خواندن - به وجود می‌آید. نقد ادبی چیزی نیست جز فرایند خواندن و نوشتن و بازنویسی و گزاردن حق (و ناحق؟) یک اثر ادبی چه به وجه سلبی و چه به وجه ایجابی.

اثر ادبی در این گفت‌وگوها شکل می‌گیرد و نقد ادبی نیز پیرو اثر ادبی عرصه‌ی گفت‌وگوهاست. نقد ادبی به سبب نزدیکی‌ای که با جریان نظریه‌ی ادبی دارد، از

طرفی در ساحت نظریه مستقر است و از طرفی به آینده‌ی متن ادبی پرتاب شده است. هر نمونه نقد ادبی در خود همزمان، هم چالش نظری دارد و هم چالش کاربرستی. نقد ادبی نیاز به توجه به منشأهای خود و بازگشت به تاریخ خود و گفت‌وگو با خود دارد؛ یک دورخیز و آمادگی از طریق یادآوری سرگذشت خود و حرکت به سمت یک افق تازه. روزگاری نه چندان دور در ایران و درست یک دهه پس از انقلاب مشروطه و در سپیده‌دمان نوشدن شعر فارسی، بحث میان تقی رفعت و اصحاب مجله «دانشکده» و «جرگه دانشوری» در گرفت که در تاریخ ادبی ما کم مانند و البته ماندگار است؛ یک لحظه‌ی تاریخی که، هم پرسشی در برابر سپهر تاریخ عمومی ما می‌گذارد و هم در افق نوع ادبی به یک انتخاب دوران‌ساز و مدرن توجه می‌کند. گفت‌وگو و دعوی مجله «دانشکده» و «تجدد» به سرکردگی بهار و رفعت؛ پرسش و جدل و پرسش و گفت‌وگوی درونی و بیرونی و بیرونی و درونی و دعوی تحریریه‌ها؛ دعوی دانشکده و تجدد؛ دعوی استعاره‌ها و کنایه‌ها و خطابه‌ها؛ دعوی نقشه‌ها و مسیرها و عمارت‌ها؛ دعوی دو تلقی از ادبیات فرانسه و تاریخ ادبیات و نسبت آن با تاریخ ادبی ایران در آستانه‌ی تجدد؛ دعوی دوره‌بندی تاریخی...؛ جدل شورشیان جوان متجدد و ادبای جوان دانشکده و اعضای سابق «جرگه دانشوری»؛ لحظه‌ی ماندگار تاریخ ادبیات جدید فارسی. آیا با وجود چنین فضای گشوده‌ای در آن ایام، در سال‌های بعد، نقد ادبی ما چنین تجربه‌ای را تکرار کرده است؟

اگر «حیات» و فضای ادبی-هنری و نیز فضاهای انتقادی به وجود نیاید، نوشتار انتقادی به لحظه‌ی خلق و تأثیر بنیادی در آفریدن دقیقه‌ای ماندگار در تاریخ ادبیات نخواهد رسید. حیات و فضای انتقادی‌ای را که لازمه پرورش و بارور شدن انواع ادبی و نقد ادبی است، گفت‌وگو و ارتباط به وجود می‌آورد؛ نوعی گشودگی چهره‌ها؛ این جا مجال کنش «آدم‌های متن خواننده» و جهان‌های خوانندن آنهاست؛ جهان استعاره‌ها و دریافت‌ها؛ این که هنر و جامعه و ادبیات و نوشتار انتقادی را چگونه می‌بینیم و دریافت هر کدام از آن چیست. آیا آن جدل تاریخی ملک الشعرای بهار و تقی رفعت به لحظه‌ای دور از دست و تکرار ناپذیر در تاریخ ادبیات ما تبدیل شده

است؟ آیا چنان لحظه‌ی تکرارناپذیری است چون لحظه‌های تکرارناپذیرِ روایی در چهار مقاله‌ی نظامی عروضی سمرقندی؟

اما هدف و ضرورتِ جمع‌آوری مقالات و مطالب در کتابی به اسم نقد ایراد چیست؟ حقیقت این است که این گزینش و جمع‌آوری، بذل توجه به صداها و متنوع نقد ادبی و خوانش‌های انتقادی را در پی دارد و از رهگذر این همگرایی و هم‌افزایی است که می‌توان زمینه‌ی گفت‌وگو در عرصه‌ی نقد ادبی را فراهم کرد؛ جایی که متون انتقادی و نویسندگان آن‌ها با هم و نیز با اثر ادبی - هنری گفت‌وگو می‌کنند. گذشته از این، کتاب نقد ایراد فرصتی است برای طرح نظریه‌ها، الگوها و طرح‌ها، انتقادهای و آراء، ایده‌پردازی و نظریه‌پردازی؛ جایی برای اندیشیدن به مهم‌ترین مسائل ادبی گذشته و اکنون؛ مسائلی چون وضعیت نقد ادبی در ایران، مسئله‌ی شعر فارسی، رمان فارسی، رابطه‌ی تاریخ‌نگاری ادبی و نقد ادبی، نسبت ادبیات با حوزه‌های معرفتی دیگر و

موضوع دیگری که کتاب نقد ایراد در نظر داشته است کم کردن فاصله‌ی میان عرصه‌ی پژوهش (پژوهش آکادمیک و ...) و عرصه‌ی تخیلات نظری است؛ جایی که دیگر نویسنده چون پژوهشگر لزوماً متکی به داده‌های دقیق و روش‌شناسی کارآمد و دقیق و ظرایف تحقیقی نیست، بلکه ذهن و تخیل، آزادانه به سمت نظر ورزیدن می‌رود و از طریق ترکیب و ابداع، نوشتاری پدید می‌آورد که خلاقانه است. نقد ایراد این گفت‌وگو را در نظر دارد؛ این که فرم‌های نوشتار در سرزمین نقد ادبی به گفت‌وگو بنشینند و از دستاوردها و نکات مثبت یکدیگر بهره‌گیرند. از این رهگذر می‌توان مناسبات تازه‌ای میان ادبیات و اندیشه، ادبیات و فرهنگ، ادبیات و فلسفه، ادبیات و عرصه‌ی نظر برقرار کرد و نظریه‌ها و مسائل مختلف ادبی - هنری را در موضوع توجه و بحث و فحص و جست‌وجو قرار داد.

به این معنا «نقد ایراد» که به سنت انتقادی فارسی توجهی ویژه دارد، و همزمان به شکل‌ها و صورت‌های نوشتار انتقادی می‌اندیشد، یک گفت‌وگوی طولانی

است میان حوزه‌ی نقد ادبی و (رویکردهای درونی آن)، نقد انواع هنری، نقد فلسفی، نظریه‌ی ادبی، انواع ادبی، ترجمه و ادبیات تطبیقی... این گفت‌وگو هر جا که شکل بگیرد، معنای حیات است و فضای گشوده‌ی رشد نقد ادبی و انواع دیگر نقد. باشد تا حضور منتقدان و انواع نقد در «نقد ایراد» گفت‌وگویی را شکل دهد، آن گونه که گذشته از شکوفایی و به گل نشستن نقد ادبی در ایران، رشد انواع ادبی‌ای چون شعر و رمان و نمایشنامه و... را به چشم بینیم و تاریخ ادبیات فارسی را از رنگی دیگر طرحی دراندازیم.

||| درباره‌ی نقد |||

لذت یافتن و نیافتن

با یک تعریف شخصی برای نقد خلاق

شهلا ززلکی

راهی دور می‌رود تا از نزدیک ما سخن بگوید؛ این است لذت اندوهناک منتقد

شما خیلی زود از این صفحه خواهید رفت

برای چه می‌نویسیم؟ برای که می‌نویسیم؟ چرایی نوشتن در معنای عام آن چیست؟ اگر نوشتن یکی از گونه‌های خلاقیت است، پس فرایندی هنری است. آفرینش، معادل فارسی مناسبی است برای واژه‌ی خلاقیت. نام آفرینشگری انسان، هنر است. نوشتن، آفریدن است. نویسنده خداوندگار واژه‌هاست. آن‌ها را چنان که می‌خواهد می‌آفریند. از ساخت و پرداخت واژگان، پیکره‌ی عظیمی پدید می‌آورد به نام متن. متن آفریده بر پایه‌ی قواعد زیباییشناسی خاص خود برپاست. زیباییشناسی حضور دارد تا رسالت و اصالت هنر همزمان کامل شود: لذت، قرار نیست انسان آفریننده که این‌جا همان انسان نویسنده است، رنج و ملال پدید آورد؛ قرار است زیبایی پیکره‌ی با شکوه متن ما را در خلصه‌ی لذت فروبرد. قرار است از دیدن این بنای بزرگ به حیرت افسیم و البته تأمل و تفکر. اندیشیدن به آفریده و آفریننده خوشایند است، و این دقیقاً همان کاری است که ناقد می‌کند. ناقد نظاره‌کننده است و اندیشه‌گر. یاد جمله آن فیلسوف سوفسطایی، پرتاگوراس، می‌افتم: تفکر، نظاره‌ی ستارگان

است. اصل نوشتن و در معنای خاص تر اصل ادبیات، لذت است و اندیشه. اندیشه به تنهایی یعنی فلسفه و لذت به تنهایی مصادیق پرشماری دارد که گفتن ندارد. و اما اصل مطلب ما در این نوشتار، نوشتن درباره‌ی نوشتاری است به نام نقد؛ نقد خلاق، نقد آفریننده. این جا درباره‌ی «نوشتن درباره‌ی» حرف می‌زنیم؛ نوشتن درباره‌ی یعنی نقد؛ یعنی متنی که «درباره‌ی» متن دیگری نوشته می‌شود؛ متنی الصاق شده؛ متنی توضیحی که ضمیمه‌ی متن اصلی است. معمولاً ضمیمه‌ها موضوعات جذابی برای خواندن نیست. همیشه این اصل متن است که مرکز توجه همگان است؛ اصل داستان، اصل شعر، اصل آفرینشگری. متن الحاقی و الصاقی باید ویژگی‌های خاص توجه‌برانگیزی برای خواننده شدن داشته باشد وگرنه ناخوانده می‌ماند و تنها. نزدیک‌ترین و زنده‌ترین شاهد مثال این گفته همین متن روبروی شماست؛ همین متنی که هنوز کامل به دنیا نیامده. دارم آن را می‌نویسم، دارم آن را می‌آفرینم تا چندی بعد روبروی شما قرار گیرد. حالا چه باید بکنم تا این متن، این نوشته که نه داستان است و نه شعر و نه خبری کنجکاوی‌برانگیز، شما را خسته نکند. هر ثانیه این امکان وجود دارد که شما چشم از خواندن کلمات این صفحه برگیرید، انگشت شستتان را طبق عادت بی حاصل قدیمی به رطوبت ناچیز لب‌ها نمناک کنید تا ورق زدن آسان شود. شما خیلی زود از این صفحه خواهید رفت.

لذت خواندن

باز می‌رسیم به پرسش آغازین: داستان‌نویس برای که می‌نویسد؟ برای خواننده. و خواننده شما باید در این معامله بی‌زیان، لذت متقابل حاصل می‌شود. نویسنده می‌نویسد تا خواننده شود و خواننده می‌خواند تا لذت ببرد. در ظاهر امر، این معامله به واسطه‌ای نیاز ندارد. دو طرف قرارداد حی و حاضرند. پس ناقد چه می‌شود؟ پس فلسفه‌ی وجودی وجودی طفیلی به نام نقد چیست؟ یک استدلال طبیعی و بدوی همین لحظه به ذهنم می‌رسد، درست همین لحظه که شما دارید خسته می‌شوید از این همه علامت سؤال و چرا و چیستی. استدلال شخصی من - که ریشه‌اش از نظریات رولان بارت آب می‌خورد - به زبان ساده این است: ادبیات درباره‌ی همه چیز حرف می‌زند اما هیچ چیز درباره‌ی ادبیات حرف نمی‌زند.

نقد حرف زدن درباره‌ی ادبیات است. این تعریف ساده‌ی من است از نقد ادبی بدون پیشوند و پسوند. به زبان علمی‌تر اما، نقد دانش تأمل در ادبیات و تفسیر و تشریح آن است. کم‌کم داریم به نتیجه می‌رسیم. آهسته آهسته داریم به مفاهیم نوی نقد نزدیک می‌شویم. قصدم در این نوشته و نوشته‌های بعدی که در پی این نوشته و در شماره‌های بعد خواهد آمد، تکرار مکررات نیست. تکرار مکررات یعنی تکرار تعاریف و مفاهیم مربوط به حوزه نقد که در بسیاری از کتب نقد ادبی به زبان سلیس و آموزنده موجود است. می‌شود همین جا فهرست مختصری ارائه داد از منابع در دسترس که چستی و چرایی نقد را برای ما تبیین و تشریح کرده‌اند؛ در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند و در همه کتابفروشی‌ها یافت می‌شوند. از «مبانی نقد ادبی»^۱ ویلفرید گرین و دیگران گرفته تا «ساختار و تأویل متن»^۲ بابک احمدی که همه نظریه‌های نو و نوین نقد را که بارت و تودوروف و استروس و باختین و دریدا و اسلافشان یک عمر کوشیدند در جهان نظریه‌ها ثبت کنند، به بیان ساده و دلنشین خود آسان‌یاب و زودهضم کرده‌اند. منابع در دسترس زیادند و تعاریفشان روشن‌گر. پس به من حق بدهید که نخواهم صفحات سپید و بی‌گناه این کتاب را به تکرار درس‌های مدرسه و دانشگاه و کارگاه داستان‌نویسی و نقدنویسی سیاه کنم.

حالا می‌توانم بی‌هیچ شک و شبهه‌ای بروم سر وقت همان استدلال ساده که چند سطر پیش ذکرش رفت: نقد، حرف زدن درباره‌ی ادبیات است؛ ادبیاتی که درباره‌ی همه چیز حرف می‌زند. نقد «دانش» حرف زدن درباره‌ی ادبیات است. برای این که این دانش خواننده داشته باشد، باید مقدماتی فراهم آورد. دانش بی‌بهره از اصول زیباشناسی سخت‌خوان است. آنچه طرفداران نقد نور دهه‌ی ۳۰ میلادی از آن «فرار»^۳ می‌کردند، اصول و نظام‌مندی نقد سنتی بود؛ نقدی که متن نقد شده

۱- مبانی نقد ادبی، ویلفرد گرین و دیگران، فرزانه طاهری، انتشارات نیلوفر، چاپ چهارم ۱۳۸۵.

۲- ساختار و تأویل متن، بابک احمدی، نشر مرکز، چاپ سیزدهم ۱۳۹۰.

۳- «دست اندر کاران نقد نو از جمله جانکرا و رنسام معلم - پژوهشگر - شاعر و چند دانشجوی درخشان - آلن تیت، رابرت پن وارن و کلینت بروکس - ابتدا در سال‌های پس از جنگ جهانی اول در دانشگاه واندربیلت گرد هم آمدند. اینان که ابتدا در گروه غیر رسمی به بحث درباره ادبیات می‌پرداختند، پس از زمانی بر خود نام «فراریان» را گذاشتند و مجله ادبی شکلی به نام فراری را از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ در نشویل منتشر کردند.» (مبانی نقد ادبی)

را به مجموعه‌ای از اصول و قواعد دستوری و معنایی فرو می‌کاهد. نقد دانشگاهی یا نقد فرهنگستانی به مشاغل زیادی تشبیه شده است؛ یک جراح ماهر است، یک قاضی عادل است، یک معلم مشفق است؛ اما این مهارت و عدالت و شفقت به کار خواننده‌ی نقد نمی‌آید. شاید به حال نویسنده مفید باشد اما پس تکلیف خواننده نقد چه می‌شود؟ مگر نه این‌که نقد هم متنی است در پی خواننده‌ی خود. بی‌تردید هیچ ناقدی به تعداد قلیلی نویسنده که متنش را بخواند بسنده نمی‌کند؛ خواننده هر چه بیشتر بهتر. درست در میانه چنین چالش‌هایی است که نقد نوبا مهم‌ترین رویکرد خود یعنی نقد ساختارگرایانه پدید می‌آید. نقد در مفهوم کاویدن نظام در هم پیچیده‌ای از نشانه‌ها و نمادها و دلالت‌ها؛ نقدی که منتقد را به «تأویل»^۱ متن وامی‌دارد؛ تأویل و نه تفسیر مطلق. تأویل یعنی یافتن یکی از معانی متکثر یک متن. تأویل که ورد زبان طرفداران نقد نو^۲ است، یعنی برداشت آزاد ناقد که راه را بر دیگر برداشت‌ها نمی‌بندد. تأویل متن، نقد را جان می‌بخشد. متن جاندار ناقد، حالا روح و سیالیتی دارد که می‌تواند در متون دیگر راه یابد، راه‌های دوری برود و باز برگردد به نویسنده و از نویسنده به خودش. «دایره» ای که متن نقد پدید می‌آورد دایره‌ای سیال، دینامیک و پرانرژی است که خواننده را با خود همراه می‌کند. شاید به کار بردن واژهی مثلث درست‌تر باشد برای این شکل سیال که سه رأس پایدار دارد: نویسنده، ناقد، خواننده. اما اگر به تشبیه مثلث تن بدهم، از انرژی و سیالیت تمثیل دایره محروم می‌شوم. رولان بارت در تشریح چنین وضعیتی زیاده‌روی کرده و سخن گفتن درباره‌ی اثر را در واقع سخن گفتن درباره‌ی خود می‌داند: «وقتی درباره‌ی آثار نویسنده‌ای می‌نویسیم، موضوع اصلی نه نویسنده، بل شیوه‌ای است که نویسنده ما را به گفتن چیزهایی درباره‌ی خومان و ادار می‌کند: «من با امکاناتی که او می‌دهد بر خویشتن اثر می‌گذارم. آنچه درباره‌ی او می‌گویم مرا ناگزیر می‌کند تا بیشتر درباره‌ی خویشتن بیندیشم (یا در بیشتر موارد درباره‌ی خویش نیندیشم)».^۳ آنچه درباره‌ی نویسنده و نوشته‌اش گفته می‌شود در واقع نوعی افشاگری ذهنیات ناقد است و نکته‌ی مهمی است درباره‌ی اثر و در نتیجه درباره‌ی خویشتن حرف زدن. تنها وجه

تمایز خواننده‌ی عادی و ناقد در همین نکته نهفته است. خواننده چیزی درباره‌ی اثر و در نتیجه درباره‌ی باورهای خودش نمی‌گوید. او می‌خواند، لذت می‌برد یا لذت نمی‌برد و خاموش می‌گذرد در پی متنی دیگر. پس یک تعریف ساده و البته مدرن ناقد می‌شود: خواننده‌ای که توأمان درباره‌ی اثر و درباره‌ی خودش حرف می‌زند. نقادی، نوعی برون‌ریزی یا فرافکنی افکار، باورها و ایده‌های ناقد است. ممکن است کسی مدعی شود خواننده‌ی عادی هم همین کار را می‌کند؛ یعنی افکار، باورها و دیدگاه‌های شخصی خود را انطباق می‌دهد با اثر و از انطباق کامل آن لذت می‌برد و از عدم انطباق کامل آن دوبار هم ملول می‌شود. درست است، خواننده هم در فرایندی ناخودآگاه دست به این کار می‌زند، اما او متنی در مقابله یا همراهی با اثر نمی‌آفریند. خواننده افکار خود را در اثر می‌جوید. متن اثر برای او یک امکان بالقوه‌ی همدلی و همراهی است. این امکان وقتی بالفعل شود، لذت حاصل می‌شود. خواننده یک ارتباط کاملاً شخصی و خصوصی با اثر دارد. کسی از جنس و جزئیات این رابطه با خبر نمی‌شود. او می‌تواند تنها با بیان شفاهی یک جمله پرونده‌ی این رابطه را ببندد و تمام؛ جمله‌ای که در شکل‌های مشابه ممکن است از دهان خوانندگان یک اثر بشنویم: خوشم آمد، لذت بردم، عالی بود. خواننده، خوشایند خویش را در حد یک جمله با دیگری در میان می‌گذارد اما چیزی از دلایل این خوش‌آمدن نمی‌گوید. او دانش حرف زدن درباره‌ی ادبیات را ندارد.

لذت مضاعفِ خواندن

گفتم که دانش کافی نیست؛ دانش برای ناقد لازم اما ناکافی است. گفتیم که ناقد آفریننده است؛ می‌نویسد تا خواننده شود. گفتیم که نقد، داستان و شعر نیست که به طور خود به خودی جذابیت خواندن داشته باشد. گفتیم که نقد درباره‌ی ادبیات است و خیلی بعدتر از ادبیات پدید آمده است. این متن «درباره‌ای» ویژگی‌هایی باید داشته باشد که خوانندگان قلیل خود را افزایش دهد. گفتن ندارد که متن نقادانه همواره کمتر از متن شعر و قصه مشتری داشته است. پرسش ذاتی این نوشته این است: برای افزایش تعداد خوانندگان نقد چه باید کرد؟ این‌جا درست نقطه‌ی آغاز بحثی است به نام نقد خلاق؛ نقدی که

از مرزها و تعریف‌های تعیین‌شده‌ی نقد سنتی و نقد نو فراتر می‌رود. بارت و طرفداران لذت متن می‌گویند متنی که با لذت نوشته شود با لذت هم خوانده می‌شود. خلاقیت یا همان آفرینشگری همواره با لذت همراه است. آفریدگار از فعل آفریدن لذت می‌برد. متن آفریده سهمی از لذت آفریدگار را در خود دارد. مصداق فارسی این لذت دوجانبه، همان مثل مشهور است: سخن کز دل برآید نشیند لاجرم بر دل. اما راه‌های از دل برآمدن سخن نقادانه کدامند؟ در مسیر نوشتن خلاق راهکارها بسیارند. کتاب‌های بسیار نوشته شده درباره‌ی نوشتن، اما درباره‌ی «نوشتن در باره‌ای» خلاق هنوز حرف زیادی نگفته‌اند. هنوز در مسیر تعاریف و تعبیر گونه‌های متکثر انواع نقد نویم. هنوز باید اعتماد کنیم به آسان‌سازی‌ها و اصطلاح‌سازی‌های مترجمان و شارحان عرصه‌ی گسترده‌ی نقد ادبی. درک و دریافت اصطلاحات و نظریات وارداتی وقت گیر است. اما چطور می‌شود به زبانی سخن گفت که خواننده‌ی همین تعاریف و تعبیر گریزان نشود؟ به چندمین چرای این نوشته می‌رسیم. اصولاً چرا باید خواننده نقد را به خواندن نقد ترغیب کنیم؟ یا به عبارتی چرا باید نقد خواند؟ ساده‌ترین پاسخ از دل مثالی که گرین و همکارانش می‌زنند بیرون می‌آید. آن‌ها وضعیت دو تماشاچی فوتبال را توصیف می‌کنند که در استادیوم در حال تماشای بازی‌اند. یکی از آن‌ها فقط یک تماشاچی علاقه‌مند است که زیاد به فنون مسابقه آگاه نیست، اما همان شناخت اولیه و اشتیاقی که به تماشای مسابقه دارد، او را به وجد می‌آورد. دیگری تماشاچی علاقه‌مندی است که اخبار مربوط به مسابقات را حرفه‌ای‌تر دنبال می‌کند. او با فنون این بازی آشناست و خودش نیز زمانی بازیکن تیم دبیرستانش بوده است. او حرکات، تاکتیک‌ها و جابجایی‌ها را به دقت در نظر می‌گیرد و حتی نتیجه‌ی بازی برای او قابل پیش‌بینی است. اما همه این‌ها از وجد و هیجان او برای تماشای بازی نمی‌کاهد، بلکه لذت عمیق‌تر و آگاهانه‌تری از بازی می‌برد. او دانش ورزشی خود را آگاهانه به کار نمی‌گیرد؛ دانش او از طریقی ناخودآگاه، لذت بردن او را از ظرایف و تکنیک‌های بازی مضاعف می‌کند. خواننده و ناقد یک اثر نیز در چنین شرایطی قرار دارند. ناقد لذت عمیق‌تر و آگاهانه‌تری می‌برد. او به ظرایف و لطایف الحیلی که اثر را پدید آورده اشراف دارد. اسلوب، ترفند و تکنیک را

از پشت ظاهر متن می‌بینند. لایه‌های بیرونی و لایه‌های پنهان را همزمان می‌بینند. تماشای همزمان این آشکار و نهان شورانگیز است. ناقد این درک و لذت توانمان را بر خواننده‌ی نقد آشکار می‌کند. خواننده‌ی اثر با خواندن نقد اثر، به لذت مضاعف دست می‌یابد. او هم در لذت ناقد شریک می‌شود. ناقد دست او را می‌گیرد و با خود به آن سوی پرده می‌برد تا در آن جا رمز و راز لذت خواندن را بر او فاش کند. خواننده با ناقد همراه می‌شود، تا پشت پرده می‌روند و در آن جا به سایه روشن نویسنده در تاریکی ملحق می‌شوند.

لذتِ نخواندن

پس خواننده برای لذت مضاعف به خواندن نقد نیاز دارد. او نیاز دارد اما در این میان چیزی ممکن است مانع او شود. مانع و به بیان عارفانه‌تر «حجاب» خود نقد است. بله، گاه خود نقد که قرار است لذت ما را دو چندان کند، به عذابی الیم بدل می‌شود. این گونه نقدهای مانع را من «نقد ناخوانا» می‌نامم؛ گونه‌ای از نقد که هم در میان نقدهای دانشگاهی دیده می‌شود و هم در میان نقدهای سنتی یا نوی روزنامه‌ای. نقد ناخوانا آن چیزی است که پدید آمدن نقد خلاق را ضرورت می‌بخشد. نقد ناخوانا را به سختی می‌شود خواند؛ زبان و لحن آن لحنی استادانه است؛ وزین و پرتبخت. فخامت و وزانت چنین زبانی راه را بر نزدیکی حسی خواننده می‌بندد. خواننده خود را در برابر سیل عظیم واژگان و اصطلاحات نقد ادبی تنها و بی‌سلاح می‌یابد. نقد ناخوانا از منطقی ریاضی‌وار پیروی می‌کند. فرمول‌ها را یک به یک کنار هم می‌چیند و اجزای اثر نقدشونده را با آن تطبیق می‌دهد. این عملیات، خواننده را خسته می‌کند. ناقد در اجرای عملیات ریاضی‌وار خود خواننده را فراموش می‌کند. او سخت به کار جدی خویش مشغول است. او حتی خودش را هم فراموش می‌کند. یادش می‌رود، خودش را وارد بازی متن کند. ناقد ناخوانا، بازی و قواعد آن را بلد نیست. اگر نقد را همان‌طور که چند سطر پیش گفتیم، جریانی سه طرفه یا مثلث سیال نویسنده، خواننده، منتقد بدانیم، در نقد ناخوانا اوضاع به گونه‌ای دیگر است. نقد ناخوانا یک رأس و یک ضلع بیشتر ندارد و آن ناقد است که با ابزار آلات نقدش یک‌تنه به جان متن افتاده است و از خواننده‌ی خویش

می‌خواهد جان‌کندن او را تماشا کند.

پس معلوم شد که چرا نقد خواندن خوب است. این کلمه «خوب» را به جای کلمه‌ی «باید» آوردم. می‌خواستم بنویسم پس معلوم شد چرا «باید» نقد خواند؟ دیدم درست نیست. در ادبیات باید و نبایندی وجود ندارد؛ باید و نبایدها مربوط به حوزه‌های دیگرند. در سرزمین آزاد آفرینشگری قانونمندی‌ها از جنس دیگری‌اند. آنچه لذت و اندیشه می‌زاید آزاد است وجود داشته باشد؛ آزاد است که خوانده شود یا خوانده نشود. انکار نمی‌شود کرد که گاه چیزی نخواندن هم لذت‌بخش است. با این همه یادمان نرود، نقد خواندن خوب است. نقد خوب خوانا خواندن خوب است.

لذت خواندن نقد

نقد «خوانا» یا نقد خواندنی نام دیگری است که می‌توان برای نقد خلاق در نظر گرفت. وقتش رسیده به تعریفی برای نقد خلاق برسیم. باید یک به یک راه‌ها و روش‌های نوشتن خلاق نقد را بشماریم. می‌خواهم مهم‌ترین ویژگی نقد خلاق را در کار نوشتن این نوشته، دخالت دهم. مهم‌ترین کار، راه دادن خواننده به بازی است؛ بازی نقد. او به‌طور حقیقی یا مجازی می‌تواند در کار نوشتن نقد خلاق حضور داشته باشد. اولین کار برای ایجاد حس همراهی مخاطب به کارگیری لحن مناسب است. لحن از دل زبان بیرون می‌آید. لحن، مشتق از زبان است. و اگر این جا لحن من گاه خودمانی می‌شود یا صمیمی و خطابی، برای ایجاد جاده‌ی ارتباطی همواری میان متن من و شماست؛ میان دورأس از مثلث نقد؛ خواننده و ناقد. بدون ایجاد این جاده هموار، ارتباط ممکن نیست؛ همان اتفاق همیشگی می‌افتد: خواننده به صفحات دیگر می‌گریزد. خواننده می‌تواند خوانشی پویا داشته باشد. می‌تواند در روند توضیح و تبیین نقد خلاق دخالت کند. نقد خلاق هنوز به تعریف علمی مشخص و مرزگذاری شده‌ای در مباحث علمی نوین نرسیده است. اصولاً چنین نقدی نوعی سیالیت تعریف‌گریز دارد. این سیالیت شاید ریشه در ماهیت چنین نقدی دارد. ماهیت آفرینشگری و خلاقیت، بازدارنده‌ی هرگونه قانون‌مندی و اصول‌لامتغیری است. در این مسیر هر چیزی که به درک و دریافت

لذت‌ناک خواننده و ناقد کمک کند، پذیرفتنی است. تعریف شخصی من از نقد خلاق برآیندی است از همه حرف‌هایی که در این نوشته نوشتم. نقد خلاق متنی است که درباره‌ی متن دیگر نوشته شده اما استقلال و هویت خود را حفظ می‌کند. خواندن این نقد نباید وابسته به خواندن اثر نقد شده باشد. این نقد در عین «درباره‌ای» بودن، متنی مستقل است که خواننده را به خواندن خود تشویق می‌کند. در چنین نقدی امکان تجربه‌ی توأمان تفکر، مکاشفه و لذت وجود دارد. نقد خلاق چندان در پی رسیدن به نتیجه و جمع‌بندی مشخصی که راه را بر دیگر برداشت‌ها ببندد نیست. گفتن ندارد که به تعداد خوانندگان یک اثر، برداشت و تفسیر وجود دارد.

... و من مطلقاً یادم نمی‌آید کدام اندیشمند این کلام زیبا را گفته است که: یافتن نیکوست، جُستن نیکوتر است. این جمله تمام کندوکاو و رنج لذت‌بخش ناقد را در مسیر کاویدن یک متن و بیرون آوردن مفاهیم از آن توصیف می‌کند. غرض، یافتن گنج نیست؛ غرض دست یافتن به لذت جست‌وجوست که گوهر وجودی همه دانش‌ها و هنرهاست.

حالا نوبت برشمردن فهرست‌وار (بدون اولویت‌بندی) ویژگی‌های نقد خلاق است؛ فهرستی که ممکن است من، یا دیگران بر آن بیفزاییم. فهرست پیشنهادی من برای نقد خلاق این چندتا است:

- (۱) تعلیق؛ مطابق همان تعریفی که در نوشتن داستان وجود دارد، اما مسلم است که تعلیق داستانی، در متن نقد به شکل و شمایل خاص خود ظاهر خواهد شد.
- (۲) ویژگی‌های زبانی و انتخاب لحنی مناسب که به خوانش پویای خواننده‌ی نقد می‌انجامد.

- (۳) زاویه‌ی دید؛ استفاده از زاوی اول شخص یا «من‌راوی» در مقابل روایت رایجی که در متون نقادانه همواره حاکم بوده است.

- (۴) داشتن صلاحیت و دانش نقد که قابل بحث در دو بخش اکتسابی و ذاتی است.

- (۵) تعهد اخلاقی؛ که در معنای اولیه به معنای بی‌طرفی و نداشتن حب و بغض شخصی است.

- (۶) مشخص کردن رویکرد نقد متناسب با محتوا و ساختار متن.
- (۷) بیان تأثیرات حسی اثر و تأثیری که به لحاظ احساسی بر ناقد گذاشته است.
- (۸) استفاده از تصویر (نقاشی، طرح و عکس) به منزله‌ی ابزاری در راستای کار تفسیر و تأویل ناقد.
- (۹) پایان‌بندی در اوج؛ فارغ از ضرورت جمع‌بندی یا نتیجه‌گیری‌های مطلق‌گرایانه و در راستای باز گذاشتن مسیر برای امکان تأویل‌های دیگر.